بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 03/12/93

جلسه 1120

قبل از اینکه بحث دوران امر بین جزءیت و مانعیت را ادامه بدهیم، راجع به بحث شک در محصل مطلبی عرض کنم، خلاصه عرض ما در شک در محصل این هست که شک در محصل شرعی و عقلی در جائی که واجب هست اتیان به این محصل مجرای قاعده اشتغال هست، اگر شارع واجب کند تحصیل یک مسبب شرعی را و یا مسبب عقلی را مثل اینکه بگوید یجب تطهیر المسجد و شک کنیم در دخالت یک شیئی در سبب طهارت باید احتیاط کنیم، آقای صدر عبارتی دارد که ما اینجور معنا کردیم که ایشان می خواهد بگوید که قرینه عامه هست در مواردی که مسبب یک امری است مبهم برای عرف مولا در مقام اراده جدیه ایجاد مسبب را واجب نمی کند بر مکلف، بلکه ایجاد سبب آن را واجب می کند بر مکلف، و بر عهده مکلف ایجاد سبب را قرار می دهد به مقداری که بیان کرده، کانّه طهِّر المسجد به این معناست که اوجد سبب طهارة المسجد بالمقدار الذی بیّنه الشارع که این متعلق تکلیف می شود مردد بین اقل و اکثر.

برخی از عبارات در بحوث و مباحث تایید می کند این برداشت ما را، و لکن احتمال هست که ایشان بخواهد اینجور بگوید که مجعولِ انشائی یعنی آنی که اعتبار شده وجوبش همان ایجاد مسبب هست، ولی قرینه عامه هست که مولا به عهده مکلفین نگذاشته ایجاد این مسبب را مطلقا، بلکه بر عهده مکلفین گذاشته ایجاد این مسبب را به مقدار آن سببی که تبیین کرده است برای مردم، ایجاد المسبب واجبٌ اما قرینه عامه می گوید آنی که مولا به عهده مکلف گذاشته ایجاد این مسبب هست از حیث ایجاد سببش به مقداری که برای مردم تبیین کرده است، یعنی مجعول انشائی طبق استظهار دیروز ما عبارت است از وجوب ایجادِ سبب بالمقدار الذی بیّنه الشارع، اما ممکن است کسی بگوید عبارت ایشان در بحوث و مباحث این است که المجعول الانشائی هو ایجاب الغرض یعنی تحصیل المسبب کما لو قال طهر ثوبک لکنّ القرینة العامة تصرف ظهور اللفظ عن لزوم تحصیل الغرض مطلقا، فالواجب بحسب الحقیقة و ما یدخل فی عهدة المکلف هو السبب، فلیس هو المسبب المجعول بل المقدار المبین من السبب، فیکون مقدار اهتمام المولی بغرضه بمقدار بیانه للسبب، ایجاد مسبب واجب شده در عالم جعل و انشاء اما آنی که به عهده ما می آید ایجاد مسبب مطلقا نیست بلکه ایجاد مسبب است به مقداری که سبب آن تبیین شده برای مردم، طبق این استظهار که با برخی از عبارات بحوث و مباحث می سازد جعل وجوب ثبوتا نرفته روی ایجاد سبب که ما دیروز عرض می کردیم، جعل وجوب رفته روی ایجاد مسبب، ولی قرینه عامه اقتضاء می کند که ایجاد مسبب بأیّ وجه کان بر عهده مکلف گذاشته نشده، آنی که مولا از مکلف می خواهد ایجاد مسبب هست به این مقدار که سبب تبیین شده آن را برای مردم ایجاد کند، بیشتر از این بر عهده مردم گذاشته نشده است ولو در مقام انشاء و جعل ایجاب شده تحصیل مسبب.

اقول: این مطلب هم خلاف ظاهر است، کما اینکه ظاهر طهّر المسجد این است که اوجد طهارة المسجد نه اوجد سبب الطهارة، همینطور هم ما استظهارمان این است که طهّر المسجد امر است به ایجاد طهارت مسجد مطلقا.

بله اگر شارع اصلا بیان نکرده است دخالت غسله ثانیه را در تطهیر مسجد ما کشف می کنیم که یا ثبوتا دخیل نیست غسله ثانیه در تطهیر مسجد یا مولا اهتمام به آن ندارد، اما جائی که مولا بیان کرده ولی به ما نرسیده این فرق می کند، آنجائی که بیان نکرده بله ظهور مقامی این است که بر عهده ما گذاشته نشده، می گوئیم مولا چه یدانیم طهارت شرعیه مسجد چگونه حاصل می شود تو باید به ما بگوئی که تو هم نگفتی، اما در جائی که شاید شارع بیان کرده و به گوش ما نرسیده خوب چه ظهوری دارد طهّر المسجد در اینکه مقدار اهتمام مولا به تطهیر مسجد و مقداری که به عهده ما گذاشته است همان مقداری است که به ما واصل است از بیان شارع.

ما بالاتر بگوئیم حتی اگر شارع بیان نکرده باشد و لکن مورد غفلت نوعیه نباشد احتمال دخالت آن مشکوک مثل غسله ثانیه در تطهیر مسجد، بلکه مورد التفات نوعی است احتمال دخل آن، مولا می تواند احتجاج کند، نمی توانیم بگوئیم اطلاق مقامی منعقد شد، چون مولا می گوید من اعتماد کردم به حکم عقل شما به لزوم احتیاط، اطلاق مقامی در جائی است که غفلت نوعیه باشد از دخالت غسله ثانیه در تحصیل طهارت، اما اگر احتمال نوعی باشد که شاید غسله ثانیه در تهیر مسجد دخالت دارد چون در مشابه آن در ثوب و بدن گفته اند اغسل ثوبک یا اغسل جسدک من البول مرتین شاید در زمین هم دخیل است غسله ثانیه در تطهیر از بول، اینجا ما به اطلاق مقامی نمی توانیم تمسک کنیم و اطلاق مقامی منعقد نمی شود، و لذا به قول صاحب کفایه در بحث قصد وجه شاید شارع اعتماد کرده است به حکم عقل گفته است خوب مردم عاقلند شک می کنند در امتثال امر به تطهیر مسجد با اکتفاء به غسله واحده، عقلشان به آنها می گوید باید احراز کنید اتثال تکلیف را، اینجا وجهی ندارد که ما بگوئیم برائت جاری است.

ما می گوئیم طهر المسجد یا ذک الحیوان این امر کرده به یک شئ مبهم قبول، سبب آن را شارع باید بیان کند اما لازم نیست در این خطاب باشد بلکه در مجموع خطابات، و می تواند شارع اعتماد کند به التفات نوعی مردم به احتمال دخالت این شئ مشکوک در تحقق طهارت یا در تحقق تذکیه در حیوان، چون عقل مردم حکم می کند به لزوم احتیاط در موراد شک در محصل، وجهی ندارد ما توجیه کنیم بگوئیم طهر المسجد یا قرینه نوعیه است که ایجاب اتیان به سبب است بالمقدار الذی بیّنه الشارع یا بگوئیم نه مجعول انشائی هما ایجاد مسبب است و لکن قرینه عامه داریم که ایجاد مسبب ایّاً ما کان مورد اهتمام شارع نیست، ولو مجعول انشائی وجوب اتیان مسبب است اما مورد اهتمام شارع و آنی که شارع به عهده ما می گذارد ایجاد المسبب بأیّ وجه کان نیست، بلکه ایجاد المسبب است بالمقدار الذی بیّنه من السبب، این به نظر ما هیچ وجهی ندارد و خلاف ظاهر است.

محصل عر ض ما این است که در شک در محصل در واجبات قاعده اشتغال و استصحاب عدم المتثال جاری است، بله در شک در محصل در محرمات ما معتقدیم اصل برائت جاری است، اگر مولا گفته است لا تنجّس المسجد آنجا ما شک می کنیم که آیا خون تخم مرغ را بریزیم روی زمین مسجد تنجیس مسجد هست یا نیست هم می توانیم برائت جاری کنیم از حرمت این فعل و هم می توانیم استصحاب کنیم عدم تحقق نجاست مسجد را.

اینکه آقای صدر در یکی از مباحثشان فرموده اند در شک در محصل در محرمات باید احتیاط بکنیم (البته ایشان شک در محصل عرفی را می گویند والا در شک در محصل شرعی و عقلی که در واجباتش هم گفتند برائت جاری است، در شک در محصل عرفی در محرمات گفتند باید احتیاط کرد کما اینکه در شک در محصل عرفی در واجبات باید احتیاط کرد) مقصودشان جائی است که ما می دانیم اگر این اسلحه را که دست گرفته ایم بتوانیم این ماشه را فشار بدهیم گلوله آن انسان مؤمن را خواهد کشت، بخاطر لا تقتل المؤمن حرمت قتل مؤمن بر ما منجز است، و ما احتمال می دهیم که قدرت داشته باشیم بر خارج کردن گلوله از این اسلحه که یقین داریم اگر گلوله از این اسلحه خارج بشود آن مؤمن را خواهد کشت شک داریم در قدرتمان بر این فعل، این مورد است که ایشان قاعده اشتغال جاری می کند، خوب بعید هم نیست که در موارد شک در قدرت عقلاء احتیاط بکنند، اما در جائی که ما در اصل اینکه این گلوله گلوله کشنده است یا گلوله ای است که کشنده نیست در او شک کنیم چرا ما نتوانیم برائت جاری کنیم؟ البته بحث قتل مؤمن را مثال زدیم ممکن است استبعاد کنید چون از امور مهمه است، نه فرض کنید قتل یک پرنده حرام بود بر ما قتل این کبوتر نمی دانیم در این اسلحه تیر کشنده است یا تیر ساچمه ای است خوب برائت جاری می کنیم و استصحاب استقبالی می کنیم عدم تحقق قتل این کبوتر را که حرام هست برما با این فعل خودمان، و همینطور می توانیم برائت جاری کنیم از این فعلی که از ما محقق می شود می گوئیم بر عهده ما در این رابطه چیزی نیست.

پس واجبات با محرمات فرق می کند در این بحث، متأسفانه در کلمات بزرگان اشتباه شده واجبات و محرمات را با هم مقایسه کرده اند و نتائج نادرستی از آن گرفته اند، من مثالی بزنم ببینید چطور منشأ اشتباه می شود خلط بین واجبات و محرمات، بحثی از مباحث گذاشته است را مطرح می کنم تا ببینید فرق بین واجبات و محرمات در این بحث مورد غفلت بعض اعلام واقع شده است، در منتق یالاصول در شک در اقل و اکثر در محرمات مقایسه کرده اند شک در اقل و اکثر در محرمات را به شک در اقل و اکثر در واجبات، بعد گفته اند ببینید آنهایی که در اقل و اکثر در واجبات قائل به انحلال حقیقی بودند چرا در اقل و اکثر در محرمات قائل به انحلال حقیقی علم نیستند؟ چطور؟ می گوید این آقااین مثل محقق عراقی در واجبات می گفتند ما می دانیم وجوب منبسط هست بر این نه جزء شک داریم در انبساط وجوب بر جزء دهم، خوب علم تفصیلی داریم به وجوب جزء نهم اما ضمنا او استقلالا شک داریم در انبساط وجوب بر جزء دهم، خوب علم اجمالی به نظر این آقااین انحلال حقیقی پیدا می کند به علم تفصیلی به وجوب اقل اما ضمنا او استقلالا و شک در انبساط وجوب بر آن جزء زائد، در منتقی الاصول گفته اند که در محرمات هم همین را باید بگویند، ما وقتی نمی دانیم مجموع این نه جزء حرام است یا مجموع این ده جزء چرا این آقااین نمی گویند منحل می شود این علم اجمالی با این علم تفصیلی به حرمت نه جزء اما ضمنا او استقلالا، پس ما نباید این نه جزء را مرتکب شویم چون علم داریم که این نه جزء حرام است اما ضمنا او استقلالا و شک داریم در انبساط حرمت به جزء دهم.

خوب می بینید عدم توجه بزرگان و محققین در این بحثِ فرق بین وجوب و حرمت منشأ این اشتباه می شود، آقا در وجوب که نمی دانم این نه جزء واجب است یا ده جزء آنی که کلفت زائده می آورد وجوب ضمنی این نه جزء است، و الا وجوب استقلالی این نه جزء که کلفت زائده نمی آورد، چون وجوب ضمنی این نه جزء می گوید باید این نه جزء را در کنار آن جزء دهم انجام بدهید چون وجوب این نه جزء ضمنی است در ضمن وجوب اکثر، خوب ما می گوئیم شک داریم در وجوب ضمنی برائت جاری می کنیم، اما در محرمات آنی که کلفت زائده می آورد این است که این نه جزء حرمت استقلالیه داشته باشد، چون این نه جزء را به تنهایی هم باید ترک کنیم نه فقط در ضمن ده جزء، اگر جزء دهم را انجام ندهیم باز باید این نه جزء را ترک کنیم اگر حرمت استقلالیه داشته باشد، پس می بینید در وجوب وجوب استقلالی آن نه جزء کلفت آور نیست، وجوب استقلالی آن نه جزء می گوید این نه جزء را بیاوری کافی است وجوب ضمنی یعنی آنی که کلفت آور است این است که منبسط باشد وجوب به جزء دهم او کلفت آور است، شک داریم در انبساط وجوب به جزء دهم شک در حرمت زائده می شود، در حرمت برعکس است آنی که کلفت زائده می آورد این است که این نه جزء حرام استقلالی باشد، این کلفت زائده می آورد و الا حرمت ضمنی این نه جزء که کلفت زاوده نمی آورد چون فقط این نه جزء را در کنار جزء دهم باید ترک کنیم، اما نه جزء را به تنهایی لازم نیست ترک کنیم، می توانیم این نه جزء را بیاوریم فقط جزء دهم را نیاوریم، اگر حرمت استقلالیه داشته باشد این نه جزء کلفت آور است، اما در وجوب استقلالی بودن نه جزء عین توسعه بود چون وجوب استقلالی نه جزء می گفت این نه جزء را بیاوری کافی است لازم نیست جزء دهم را بیاوری، ولی حرمت استقلالیه این نه جزء کلفت آور است می گوید این نه جزء به تهایی هم اگر موجود بشود حرام است نه فقط این نه جزء در ضمن ده جزء بلکه این نه جزء به تنهایی هم اگر موجود بشود حرام است.

و لذا عمده هم همانی است که مقبلا گفتیم که واجبات صرف الوجودی اند و محرمات انحلالی هستند، و الا اگر واجبات هم بشوند انحلالی می شوند مثل محرمات، مثل اینکه مولا گفته باید هر کلمه ای را که روی این کاغذ هست یعنی تمام این کلمات روی کاغذ را تلفظ کنی نمی دانیم گفته هر کلمه دو حرفی و بیشتر یا گفته هر کلمه سه حرفی و بیشتر، می شود انحلالی، خوب ما یقین داریم کلمات سه حرفی و بیشتر را باید تلفظ کنیم نسبت به کلمات دو حرفی برائت از وجوب زائد جاری می کنیم، چون اینجا دیگر وجوب شد انحلالی شک در وجوب زائد است، حالا اگر حرمت بود هم همین است نمی دانیم به ما گفته حرام است کلمات دو حرفی را تلفظ کنی یا گفته حرام است کلمات سه حرفی را تلفظ کنی، خوب کلمات سه حرفی را یقینا حرام است تلفظ کنم چون بالاخره یا مصداق کلمه دو حرفی فصاعدا است یا مصداق کلمه سه حرفی فصاعدا هست، اما کلمات دوحرفی که دو حرف بیشتر ندارد شک در حرمت زائده او داریم.

در شک در محصل هم هیمن است در محرمات شارع گفته یحرم تنجیس المسجد یا یحرم تطهیر الکنیسة مثلا، این فرق می کند با یجب تطهیر المسجد، یجب تطهیر المسجد حکم صرف الوجودی است یعنی هر وقت نجس شد صرف الوجود تطهیر مسجد باید حاصل شود، فردا هم نجس شد باید صرف الوجود تطهیرش حاصل بشود، آنجا قاعده اشتغال جاری است، اما در یحرم تطهیر الکنیسة یا یحرم تنجیس المسجد شک در محصل است اما چون انحلالی است حرمت شک می کنیم که آیا اگر خون تخم مرغ بریزیم روی زمین مسجد تتنجیس مسجد است برائت جاری می کنیم از حرمت این فعل، یا شک می کنیم کشیدن دستمال خیس به کنیسه که با آن ازاله نجاست بکنیم تطهیر کنیسه است یا نه برائت جاری می کنیم از حرمت آن فعل، چون اگر تطهیر باشد می شود حرام، حکم انحلالی است، حکم انحلالی تک تک باید حساب بشود، یحرم تنجیس المسجد با خون ریختن روی مسجد یقینا آن حرمت تنجیس مسجد منطبق است او یک حرمت است، اما حرمت تنجیس مسجد با خون تخم مرغ ریحتن روی مسجد او فرد دیگری است از حرمت تنجیس مسجد، نسبت به این حرمت ما شک داریم برائت جاری می کنیم.

اما ادامه بحث در دوران الامر بین الجزءیة و المانعیة

مرحوم شیخ فرمود اقوی این است که ما اگر نمی دانیم یک شیئی جزء نماز است ما مخیریم بین الفعل و الترک، وجه ایشان را دیروز توضیح دادیم، ایشان فرمود آن چیزی که مانع می شود از جریان اصل برائت لزوم مخالفت قطعیه تکلیف است و با اجراء اصل برائت از جزءیت و اصل برائت از مانعیت مخالفت قطعیه پیش نمی آید، زیرا ما چطور مخالفت قطعیه بکنیم، من نمی دانم سوره جزء نماز است یا مانع از نماز است مثلا، اگر سوره بخوانم این می شود موافقت احتمالیه چون شاید سوره جزء است، سوره نخوانم او هم می شود موافقت احتمالیه چون شاید سوره مانع است.

یک مثالی مرحوم شیخ زده آن را عرض کنم، ایشان فرموده یکی از مصادیق این بحث شک در جریان قاعده تجاوز هست در قرائت سوره حمد بعد از دخول در قرائت سوره دیگر، داریم قل هو الله می خوانیم شک داریم سوره حمد را خوانده ایم قبلش یا نه، ما نمی دانیم قاعده تجاوز جاری است پس قرائت سوره حمد مرة اخری به قصد جزءیت می شود مانع و زیاده، یا قاعده تجاوز جاری نیست پس باید یکبار دیکر سوره حمد بخوانیم.

این مثال مثال خوبی نبود، چون امکان موافقت قطعیه هست، بله امکان مخالفت قطعیه نیست در این مثال اما امکان موافقت قطعیه هست به اینکه حمد را بخوانیم رجائا این موافقت قطعیه است، ولو مخالفت قطعیه شیخ دست می گوید اینجا ممکن نیست، چون بالاخره یا سورهرا می خوانیم یا نمی خوانیم.

مثال بهتر این است که ما مثال می زدیم سابقا، و آن اینکه در حال نهوض الی القیام شک می کند سجده کرده یا نکرده، یکی می گوید قاعده تجاوز جار یاست پس اگر برگردی سجده را تدارک کنی می شود زیاده سجده که نظر آقای سیستانی است، مشهور می گویند نه قاعده تجاوز جاری نیست باید بر گردی و سجده را تدارک کنی، این مثال بهتر بود که دیگر راه احتیاط قبلی هم وجود ندارد، (قطعا قاعده تجاوز نسبت به سجده و رکوع و مانند آن عزیمت است نه رخصت).

ما به نظرمان این مثال اشتباه است، جناب شیخ اعظم آنی که ما از کلمات شما فهمیدیم شما به لحاظ حرمت قطع فریضه بحث نمی کنید او بحث جدائی است، نسبت به او یقینا دوران الامر بین المحذورین استشکی ندارد، اما مشخص است که بحث شما در جزءیت و مانعیت و اینهاست و لذا اول فرموده اید فیها وجهان التخییر او لزوم الاحتیاط بتکرار الصلاة، خوب لزوم الاحتیاط بتکرار الصلاة که مشکل حرمت قطع فریضه را حل نمی کند، بعد فرمودید الاقوی هو التخییر، معلوم می شود بحث شما در حرمت قطع فریضه نیست، خوب جناب شیخ من یقین دارم مکلفم به نماز مشتمل بر سجده شک در امتثال دارم، این چه دوران امر بین جزءیت و مانعیتی است، من شک در امتثال دارم مولا گفته صل مع سجدتین فی کل رکعةٍ نمی دانم این تکلیف را امتثال کردم یا نکردم، شک در قاعده تجاوز یعنی شک در امتثال الااشتغال الیقین یقتضی الفراغ الیقینی، برائت از جزءیت یعنی چه، یقین دارم به جزءیت احتمال می دهم شارع تعبد کرده به تحقق جزء، خوب شک در تعبد به امتثال مجرای قاعده اشتغال است دیگر، الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی، تا احراز نکنیم که شارع قاعده تجاوز جعل کرده که نمی توانیم اعتماد کنیم به شک در امتثال، و لذا این مثال درست نبود، همان مثال اولی که مرحوم شیخ زد گفت مثال ظهر روز جمعه آن حمد و سوره اش را بعضی ها گفته اند واجب است جهرا بخوانید و بعضی ها گفته اند واجب است اخفاتا بخوانید و جهر مبطل قرائت نماز روز جمعه است، این مثال خوبی است که دوران امر است بین اینکه جهر در صلاة ظهر یوم الجمعه شرط باشد یا مانع باشد، این مثال خوبی است، و لکن از نظر کبروی اصلا فرمایش شیخ درست نیست که فرمود الاقوی هو التخییر و دوران امر بین المحذورین است چون مخالفت قطعیه ممکن نیست، اصلا این فرمایش تمام نیست، مخالفت قطعیه مکن هست به لحاظ دو هفته که این هفته نماز ظهرم را جهرا می خوانم هفته آینده اخفاتا می خوانم این می شود مخالفت قطعیه، علاوه بر اینکه شرط منجزی علم اجمالی امکان مخالفت قطعیه نیست، علم اجمالی داریم به حرمت احد الضدین اما القیام او الجلوس این علم اجمالی منجز است و باید قیام و جلوس را ترک کنیم ولو تمکن از مخالفت قطعیه نداریم، اینجا هم باید دو نماز بخوانیم چون عقل منجز می داند این علم اجمالی را ولو نسبت به واقعه واحده مخالفت قطعیه اش ممکن نباشد، یک تتمه مختصری دارد بحث می کنیم و وارد بحث بعدی می شویم انشاء الله.